

ORIGINAL ARTICLE

A lexical rhetoric in Surabadi commentary

Vahid Malmir^{1*}, Mohamadreza Sakki², Nahid Azizi³

1. Ph.D Student, Department of Persian Language and Literature, Boroujerd Azad University, Iran.
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Boroujerd Azad University, Iran.
3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Boroujerd Azad University, Iran.

Correspondence:

Vahid Malmir

Email:

vahidmalmir20nahavand@gmail.com

Received: 28 Jun 2020

Accepted: 28 Jun 2021

How to cite

Malmir, V., Sakki, M.R. & Azizi, N. (2024). A lexical rhetoric in Surabadi commentary. *Journal of Qur'anic Interpretation and Language*, 13(2), 1-17. (DOI:[10.30473/quran.2020.51552.2721](https://doi.org/10.30473/quran.2020.51552.2721))

ABSTRACT

The fifth and sixth centuries can be considered the golden age of translation and interpretation of the Holy Quran in Iran. Because the most important Qur'anic studies have been done in this period. Interpretation of Fasir, known as the Interpretation of Abadi by Abu Bakr Atiq Nishaburi, was compiled around 470. In the interpretation of Surabadi according to the time of writing (fifth century) and the mood of the writers of this period, the principle of writing is based on simplicity and psychology, which is characteristic of Khorasani style. Add a secondary to the meaning of the expressions. Therefore, the present study, in order to reveal the rhetorical values of Swami's interpretation, proves that the beauty of Surabadi's interpretation, in addition to the various aesthetic methods and arrays associated with the style and simplicity of the word, is due to the literary tricks put forth by the rhetorical aspects. In the prose of Surabadi, the presentation of some elements is complicated and comes from the presentation of other elements. Some lexical arrangements also affect the exterior texture and are highly rhetorical. The research method in this study is descriptive-analytic with emphasis on the study of presentation and delay of sentence elements and the first and second meanings of sentences.

KEYWORDS

Surah Abadi interpretation, lexical arrangement, presentation and delay.



پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن

سال سیزدهم، شماره دوم، پیاپی بیست و چهارم، بهار و تابستان ۱۴۰۳ (۱۷-۱)

DOI: 10.30473/quran.2020.51552.2721

«مقاله پژوهشی»

بلاغت واژگانی در تفسیر سوره‌آبادی

وحید مالمیر^{۱*}، محمدرضا ساکی^۲، ناهید عزیزی^۳

چکیده

قرن‌های پنجم و ششم را می‌توان عصر طلایی ترجمه و تفسیر قرآن کریم در ایران به حساب آورد. زیرا مهم‌ترین پژوهش‌های قرآنی در این دوره انجام یافته است. تفسیرالتفاسیر معروف به تفسیرسوره‌آبادی نوشته ابوبکر عتیق نیشابوری در حدود سال ۴۷۰ تالیف شده است. در تفسیر سوره‌آبادی با توجه به زمان نگارش (قرن پنجم) و حال و هوای نویسندگان این دوره، اصل نگارش بر مبنای سادگی و روانی است، که ویژگی سبک خراسانی است. اما در عرصه بلاغت نویسنده با استفاده از قوانین تقدیم و تأخیر سعی کرده که معانی ثانویه‌ای نیز بر معنای عبارات بیفزاید. بنابراین پژوهش حاضر به منظور آشکار کردن ارزش‌های بلاغی تفسیر سوره‌آبادی این فرض را ثابت می‌کند که زیبایی تفسیر سوره‌آبادی، افزون بر وجود روش‌های مختلف زیبایی‌شناسی و آرایه‌های مرتبط با سبک و سادگی کلام، مرهون ترفندهای ادبی برخاسته از جنبه‌های بلاغی است. در نثر سوره‌آبادی تقدیم برخی عناصر امری عارضی است و از تقدیم عناصر دیگر ناشی می‌شود. برخی آرایش‌های واژگانی هم به بافت بیرونی اثر برمی‌گردد و ارزش بلاغی زیادی دارد. روش تحقیق در این پژوهش به صورت توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر مطالعه‌ی تقدیم و تأخیر عناصر جمله و معانی اول و دوم جملات صورت گرفته است.

واژه‌های کلیدی

تفسیر سوره‌آبادی، آرایش واژگانی، تقدیم و تأخیر.

۱. دانشجوی دکترا، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد بروجرد، ایران.
۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد بروجرد، ایران.
۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد بروجرد، ایران.

نویسنده مسئول:

وحید مالمیر

رایانامه:

vahidmalmir20nahavand@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۸

استناد به این مقاله:

مالمیر، وحید؛ ساکی، محمدرضا و عزیزی، ناهید (۱۴۰۳). بلاغت واژگانی در تفسیر سوره‌آبادی. پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، ۱۳(۲)، ۱-۱۷.

(DOI:10.30473/quran.2020.51552.2721)



۱- مقدمه:

آرایش واژگانی ترتیب وقوع ارکان دستوری جمله (فعل - فاعل - مفعول) است که در علم رده‌شناسی زبان بررسی می‌شود. رده‌شناسی حالت طبیعی یا بی‌نشان ترتیب وقوع واژگان در جمله را بررسی می‌کند. ترتیب رایج در بسیاری از زبان‌ها مثل زبان فارسی و لاتین به طور کلی زبان‌های هند و اروپایی SOV (فاعل، مفعول، فعل) است در حالی که زبان‌های عربی و سلتیک از ترتیب (فعل، فاعل، مفعول) VSO پیروی می‌کنند.

آرایش واژگانی در هر زبان لزوماً ثابت نیست و همین امر یکی از عوامل تفاوت زبان‌هاست. بعضی زبان‌ها مثل انگلیسی آرایش واژگانی ثابت دارند و جای ارکان جمله در آن‌ها، جز بنا بر قاعده، قابل تغییر نیست. بعضی دیگر آرایش واژگانی آزاد دارند. در این زبان‌ها میزان قابل توجهی نشانه‌های صرفی وجود دارد که نقش دستوری واژه را نشان می‌دهد، بنابراین، می‌توان جای واژه را بدون این که معنای جمله از بین برود تغییر داد. (سیدقاسم، ۱۳۹۶: ۹۷)

در زبان‌های آزاد آرایش واژگانی وارد حوزه اختیار نویسنده می‌شود یعنی نویسنده است که به دلخواه خود ترتیب را تغییر می‌دهد. این تغییر، معنای منطقی جمله را دگرگون نمی‌کند اما حامل معنایی ضمنی است که به معنای منطقی جمله اضافه می‌شود. «تنوع آرایش واژگانی در زبان‌هایی که آرایش واژگانی نسبتاً آزاد دارند مانند: چک، فنلاندی، آلمانی، کره‌ای و ترکی برای انتقال معنایی فراتر از معنای گزاره‌ای به کار می‌رود.» (همان) و این معنای ضمنی همان چیزی است که آرایش واژگانی آزاد را با بلاغت و حتی با شیوه‌های تحلیل متن پیوند می‌دهد.

یکی از کارکردهای بلاغی آرایش واژگانی تأکید یا برجسته کردن است. در زبان‌هایی که آرایش واژگانی ثابت دارند، مثل زبان انگلیسی، نویسنده برای تأکید بر یک واژه یا برجسته کردن آن از نشانه‌های آوایی مثل زیر و بمی صدا و تکیه استفاده می‌کند. اما در زبان‌های آزاد گوینده افزون بر نشانه‌های آوایی می‌تواند از آرایش واژگانی خاصی استفاده کند که متحمل تأکید باشد.

در زبان‌های عربی و فارسی برای آرایش واژگان هم قواعد اجباری وجود دارد و هم قواعد اختیاری. به واسطه قواعد اجباری تقدیم چیزی که اصلش تأخیر است یا تأخیر آنچه که اصلش تقدیم است مجاز نیست اما قواعد اختیاری قواعدی هستند که به مقتضای آن‌ها تقدیم و تأخیر هر دو مجاز است. این قواعد هستند که فرصت ساختن جملات بلاغی و همچنین شکل‌گیری سبک را فراهم می‌کنند. «هنگامی که ما از درستی نحو فراتر برویم و به

انشعاب‌هایی که از اصل شکل می‌گیرد پردازیم بلاغت محقق می‌شود.» (مصلوح، ۲۰۰۶: ۱۱۷).

۲- ترتیب کلام:

دستوریان و سبک‌شناسان و نویسندگان کتاب‌های معانی، سه گروهی هستند که از آرایش واژگانی صحبت می‌کنند. خانلری تنوع ترتیب اجزا را در دوره نخست نتیجه سادگی و پیروی از شیوه طبیعی گفتار و تأثیر ساختمان عربی در ترجمه‌های قرآن می‌داند و می‌گوید: این تنوع به اندازه‌ای است که طبقه‌بندی را دشوار می‌کند. آشوری نیز در یک بررسی زبان‌شناختی بر تأثیر زبان گفتار بر آرایش واژگانی تأکید می‌کند. لازار درباره تنوع آرایش واژگانی می‌گوید: «این گونه جابه‌جایی‌ها یا به دلیل وزن کلام صورت می‌گیرد یا ناشی از تمایل به برجسته کردن یک واژه است». فرشیدورد مانند بیشتر دستوریان بیشتر به صورت‌های متنوع آرایش‌های واژگانی پرداخته و وارد تحلیل نشده است. (سیدقاسم، ۱۳۹۶: ۱۰۰).

نویسندگان کتب معانی نیز که اکثراً پیرو جرجانی در کتاب دلائل الاعجاز هستند برای بررسی آرایش واژگانی به سراغ شواهد شعری می‌روند. جرجانی در کتاب خود، که آن را برای اثبات بلاغت قرآن نوشته است، برای تبیین سخنش از شواهد شعری بهره می‌برد. او در این اشعار ضرورت وزن و قافیه را در نظر نمی‌گیرد و همه‌ی جابه‌جایی‌ها را حاصل اختیار و میل نویسنده می‌داند. این در حالی است که وزن و قافیه تأثیر تعیین‌کننده‌ای در آرایش واژگانی شعر دارد که نمی‌توان از آن غافل بود.

محمدتقی بهار نیز به عنوان یک سبک‌شناس، زبان عربی را عامل تغییرات آرایش واژگانی در زبان فارسی معرفی می‌کند و به ویژه تقدم فعل را متأثر از جایگاه آغازین فعل در زبان عربی می‌داند اما آنگاه که به معرفی نمونه‌هایی می‌پردازد تقدیم و تأخیرها را حاصل فصاحت نویسنده می‌داند. (خانلری، ۱۳۸۳: ۸۱).

در این پژوهش تلاش می‌کنیم با توجه به نمونه‌های نشان‌دار، آرایش واژگانی در سورآبادی انواع ترتیب‌های آن را نشان دهیم. آرایش واژگانی را به دو شکل بررسی خواهیم کرد: تقدیم و تأخیر. منظور از تقدیم عنصر ابتدای جمله است که آن را مبتدا می‌نامند و منظور از تأخیر عنصری است که پس از فعل قرار می‌گیرد. بنابراین ترتیب اجزا ما بین مبتدا و فعل جز به ضرورت مورد اشاره نیست.

۳- روش پژوهش:

در بررسی و تحلیل این پژوهش از دو روش کیفی و کمی استفاده شده است. در تحلیل کیفی داده‌ها به شیوه‌ی استقرایی از موضوعات خاص به موضوعات عام تحلیل می‌شوند. (کرسول، ۱۳۹۱: ۳۵). منظور از بررسی کیفی در این پژوهش این است که بخش کوچکی از متن را انتخاب کرده و ساختار نحوی تک تک جملات آن را به طور خاص مورد مطالعه قرار داده‌ایم. اما باید گفت که یافته‌های این نوع بررسی را نمی‌توان به کل متن نسبت داد. بنابراین، لازم می‌نمود که ساختارهای نحوی خاصی در همه یا بخش قابل توجهی از متن را آمارگیری کنیم و سپس به تحلیل داده‌ها بپردازیم. بنابراین با ترکیب این دو روش، می‌توان به شناخت کلی و سبک‌شناسانه اثر دست یافت. اما آنچه که نباید از آن غفلت کرد اقتضای حال است، زیرا بلاغت را به سبب وابستگی به اقتضای حال می‌توان مطالعه کیفی به حساب آورد. به همین دلیل است که در این پژوهش ترکیبی از روش کمی و کیفی مناسب در نظر گرفته شد. ما مطالعه خود را با روش کمی در دوهزار جمله از تفسیر سوره‌آبادی آغاز کردیم سپس به کمک نظریه نظم جرجانی، موارد را با جزئیات بیشتر و ارجاع به اقتضای حال مورد بررسی قرار دادیم. لازم به ذکر است که به طور متناظر دوهزار جمله از تفسیر کشف‌الاسرار و تفسیر روح‌الجنان را در بررسی موارد، مورد مطالعه قرار دادیم تا سیر بلاغت نحوی تفسیر سوره‌آبادی در مقایسه با دو تفسیر دیگر مشخص شود.

۴- تقدیم:

تقدیم و تأخیر پدیده‌ای سبک‌شناسی و نیز یکی از مباحث اصلی نظریه دستور زایا- گشتاری است. علاوه بر این تقدیم و تأخیر، موضوعی بلاغی و یکی از موضوعات علم معانی می‌باشد. علمای قدیم نیز به این پدیده‌ی زایا گشتاری توجه کرده‌اند و بسیاری از مباحثی که جرجانی در کتابش مطرح کرده است، بیان کرده‌اند اما فرق زیادی بین جرجانی و علمای قبل از او، که این بحث را مطرح کرده‌اند، وجود دارد. زیرا علمای قبل از جرجانی با دلایل معناشناسی و بلاغی، مبحث تقدیم و تأخیر را مورد بررسی قرار نداده‌اند و فقط به موضوع توجه و اهتمام و احیاناً به تنبیه و تأکید اکتفا کرده‌اند. (سیدقاسم، ۱۳۹۶: ۱۹۷).

عبدالقادر جرجانی معتقد است که ترتیب کلمات در ترکیب براساس معنا صورت می‌گیرد و بر این نکته تأکید می‌کند که اگر نظم کلمات در جمله براساس معنا نبود، تقدیم و تأخیر هیچ ارزش دلالی و معنایی نداشت. «اگر فرض کنیم که از این الفاظی که

همان زبان هستند دلالتشان را بگیریم هیچ‌یک از آن‌ها ارزش و شایستگی مقدم شدن بر لفظ دیگری را نداشتند و تصور نمی‌شود که در این الفاظ باید نظم و ترتیبی باشد.» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۵۰). بنابراین، دلالت در شکل و صورت ترکیب تأثیر دارد. زیرا گاهی لفظ متاخر مقدم می‌شود: هنگامی که به فایده‌ای از معنا اختصاص یابد یا به خاطر عنایت و توجهی که به آن است. جرجانی در مورد پدیده تقدیم و تأخیر در سیاق نفی، اثبات، استفهام، قصر و مسئله تقدیم و تأخیر بین فاعل و فعل ماضی و مضارع و بین مفعول و فعل مضارع سخن گفته و به بیان اسرار معنایی این پدیده پرداخته و معانی ثنویه همزه را مورد بررسی قرار داده است. در بحث ترجمه قرآن نیز مترجم باید اطلاع دقیقی از مسائل بلاغت و فصاحت داشته باشد به طوری که از لطایف و ظرایف معانی، بیان و بدیع قرآن به نحو احسن استفاده نماید و بتواند این لطایف را با اصول زبان مقصد تطبیق دهد و ترجمه نماید.

در این بخش، به بررسی تفسیر سوره‌آبادی براساس تقدیم و تأخیر از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی می‌پردازیم:

۱-۴- تقدیم نهاد:

برای تشخیص جابه‌جایی نقش‌های مختلف در جمله یا در شعر، باید ترتیب اجزای جمله را بدانیم:

۱. نهاد اول جمله و فعل آخر جمله می‌آید. ۲. بعد از نهاد اجزایی دیگر مانند مسند، مفعول، متمم و قید قرار می‌گیرند. ۳. قیده‌ها هم می‌توانند اول جمله (قبل از نهاد) و هم در اثنای جمله (بعد از نهاد و قبل از فعل) قرار بگیرند.

پس اگر هر کدام از این نقش‌ها در جای خود به کار نرفته باشد، جابه‌جایی صورت گرفته است.

در تفسیر سوره‌آبادی با توجه به این که جملات کوتاه و پرتعداد و به تبع آن تکرار فعل زیاد است، نهاد جملات نیز در اکثر موارد ذکر شده است. در جامعه آماری ما که به صورت رندوم انتخاب شده است در سی صفحه که به صورت نامتناوب انتخاب شده بود ۲۰۰۰ جمله وجود داشت و در این جملات تنها تعداد ۶۵ جمله فاقد نهاد بود آن هم بیشتر در مواردی است که نهاد خداوند یا پیامبر و یا یکی از مقدسین است، که نهاد حذف شده است و همین‌طور زمانی که مطلبی را از فرد نامشخصی نقل می‌کند نهاد را حذف می‌کند. برای مثال:

«در انجیل آورده است که خدا گفت: انا الذی ولدت عیسی من عذرا البتول.» (سوره‌آبادی، ۱۳۸۱: ۲۵۴). نهاد در این جمله برای فعل «آورده است»، حضرت عیسی است که حذف شده است.

«خبر است که گروهی از علما جهودان به نزدیک رسول آمدند و» (همان: ۲۵۴)، «خبر است که روزی عبدالله بن اُبی با گروهی از منافقان جایی نشسته بود.» (همان: ۳۶)

۲-۲-۴- برای تأکید:

«نیست خدایی دیگر مر او را» (همان: ۲۵۴)
 «کرانند به دل از شنیدن حق، گنگانند به دل از گفتن حق، کورانند به دل از دیدن حق و ایشان بازنگردند با حق» (۳۹)
 نبودن خدایی دیگر و نیز کر و گنگ و کور بودن کافران معانی‌ای هستند که به وسیله‌ی مقدم شدن بر بقیه اجزاء جمله بر آن‌ها تأکید شده است.

۳-۲-۴- رفع دخل مقدر:

وقتی مسند و فعل قضاوت گوینده را نشان دهد، مقدم بر نهاد می‌آید. به بیان دیگر اظهارنظری که بیم آن می‌رود با مخالفت مخاطب مواجه شود یا ممکن است مخاطب آن را باور نکند، غالباً بر نهاد مقدم می‌شود تا با تأکید فرض مخاطب، تردید او را از بین ببرد. این نوع تقدیم به نوعی جنبه‌ی توجیهی دارد.
 «دانایید به عقوبیت تعویق مردمان را از حق» (همان: ۳۰۶).
 «نه سودمند آمد آن بازرگانی ایشان و نبودند راه‌یافتگان به حق» (همان: ۳۸)

۴-۲-۴- کسب موافقت خواننده:

«گواهید بر صحت این دین در تورات و انجیل» (۳۱۶). «ماییم نیک‌کاران» (۳۵)
 «بد چیزی است آن‌چه می‌فرماید شما را بدان گرویدن شما به تورات چون گوساله پرستیدن و پیغامبر خدا را کشتن، اگر هستید گرویدگان به تورات» (۹۹)

۵-۲-۴- تأیید مطلب:

«تو می‌گویی که عیسی بنده‌ی خداست و معلوم است که عیسی را افعال ربوبیت بود.» (۲۵۴)

«معلوم است که او از مریم پدید آمد و در مریم تهمت زنا نتوان بست و محال بود فرزند بی پدر» (همان).

«درست است که خدا برگزید آدم را و نوح را و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان» (۲۷۴).

همین‌طور بیشتر نمونه‌های حذف نهاد متعلق به نهادهای مبهم و نامشخص است: «گفته‌اند این عام است که هیچ چیز در هفت آسمان و هفت زمین بر خدا پوشیده نیست» (همان: ۲۵۷). مشخص نیست چه کسی گفته است. بیش از هشتاد درصد جملات نیز که دارای نهاد هستند با خود نهاد آغاز می‌شوند اما مواردی نیز وجود دارد که نهاد دچار تأخیر شده است.

«او را اسرائیل خوانند، زیرا که اسر بنده بود و ایل خدا، یعنی بنده خدا.» (سورآبادی، ۱۳۸۱: ۶۵)

«و شرط بندگی دو چیز است: ترک معاصی و اداء طاعت. صبر را یاد کرد و مراد از آن ترک همه معاصی و صلاه را یاد کرد و مراد از آن اداء همه طاعت.» (همان: ۶۲)

«گفته‌اند که خود مردار همیشه بر همه کس حرام بود ولکن خداوند تعالی مضطر را بدان نگیرد زیرا که خدای غفور و رحیم است.» (همان: ۱۵۱)

۲-۴- تقدیم و مبتدا بودن مسند:

مراد از مسند در دستور، صفت یا اسمی است که آن را با فعل ربطی به مسندالیه نسبت می‌دهیم اما مراد از مسند در علم معانی گزاره است که به نهاد نسبت داده می‌شود و به این ترتیب مفعول و فعل و قید و مسند دستوری و متمم‌ها را دربر می‌گیرد. به طور کلی مسند در علم معانی فعل یا حالت یا صفتی است که آن را به ایجاب یا سلب به مسندالیه نسبت می‌دهند. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۵۰).

مسند معمولاً موخر است و اگر آن را مقدم دارند برای اغراضی است. این جابه‌جایی از نظر تاثیر، شبیه به مبحث اسنادشدگی است که در رده‌شناسی بررسی می‌شود و لایلا سیدقاسم نیز به آن اشاره می‌کند (۱۳۹۶: ۱۰۹). در اسنادشدگی عنصر موکد به آغاز جمله می‌آید و پس از آن فعل ربطی می‌آید مثل: علی است که می‌آید. اما باید گفت که این جابه‌جایی در تفسیر سورآبادی نمود چندانی ندارد و در حدود سی صفحه از تفسیر تنها بیست و هفت مورد تقدیم مسند دیده شد. مسند به همراه فعل جمله ممکن است به دلایل متعددی بر نهاد مقدم شوند که در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۴- آغاز حکایت:

مثلاً در آغاز بیان حکایت این تقدیم دیده می‌شود و در سورآبادی اغلب تقدیم مسند به این منظور صورت گرفته است.

«خبر است از مصطفی علیه‌السلام که گفت هر که سوره آل عمران برخواند خدای تعالی او را ثواب هزار شهید بدهد.» (سورآبادی: ۱۳۸۱: ۲۵۳).

۶-۲-۴- نهادهای طولانی:

«پوشیده نگردد بر خدا در زمین و نه در آسمان چیزی از حدیث عیسی و آن چه او را می‌گویند.» (۲۵۴)
 «اما اصطفاء آدم به پنج چیز بود: آفریدن او به ید، و تعلیم اسماء او را، و اسجاد ملائکه او را، و اباحت هشت بهشت او را، و ابوت همه آدمیان او را.» (۲۷۵)

۷-۲-۴- جمله‌های دعایی:

نفرین خدا باد بر این قوم (۴۳۳)، «آفرین باد بر شما از خدای» (۲۱۳)، «بادا نگهدار شما خدای» (۴۵۱).

۳-۴- تقدیم و مبتدا شدن فعل:

اصلی‌ترین قسمت گزاره، فعل است. در دانش رده‌شناسی به این حالت مبتدashedگی فعل می‌گویند و آمدن فعل به آغاز جمله را نشانه تأکید می‌دانند. در این جا لازم است یادآوری کنیم که دو نوع تأکید وجود دارد: تأکید اطلاعی و تأکید تقابلی. تأکیدی که فقط اطلاع نو و از پیش دانسته را به مخاطب منتقل می‌کند تأکید اطلاعی است و تأکیدی که با اطلاع قبلی مخاطب، نوعی تقابل دارد و فرض قبلی وی را تصحیح می‌کند، تأکید تقابلی است. جرجانی نیز نظیر این تقسیم‌بندی را دارد. او با توجه به وضعیت شنونده جمله‌های خبری را به سه نوع خبر ابتدایی، خبرطلبی و خبرانکاری تقسیم می‌کند. (سیدقاسم، ۱۳۹۶: ۱۱۱). در خصوص تفسیر سوره‌آبادی باید گفت که تا جای ممکن سعی کرده است ترتیب اصلی کلام را به هم نزد و در رندم مورد مطالعه ما که در این قسمت سی صفحه نامتناوب و با حدود ۲۰۰۰ جمله بود، تنها تعداد ۳۸ جمله را یافتیم که در آن فعل در جایگاه مبتدا قرار گرفته باشد.

نادر بودن فعل: راه نمودست مرا خدای من به راه راست (سوره‌آبادی، ۱۳۸۱: ۷۲۳)

اهمیت خبری فعل: فرو فرستاد این نامه را بر تو یا محمد(همان: ۲۵۶)

نگرویدند به نشانه‌های خدا چون نصاری و نجران و دیگر کافران. (۲۵۷)

قطعیّت بخشی به فعل: پدید آمد مدت دین و کتاب تو (۲۵۳)

۴-۴- تقدیم مفعول:

در رده‌شناسی، مبتدا قرارگرفتن مفعول را نوعی قلب نحوی می‌شمارند. مفعول بر سایر ارکان مقدم نمی‌شود مگر به دلایل خاص که در زیر برمی‌شمریم.
 مبهم یا نکره بودن نهاد: مومنی را خدای تعالی از این امت به یک طاعت چندان اضعاف دهد که دیگر امتان را به ده طاعت ندهد. (۲۲۷)

حساسیت موضوع کلام: امیری را آرزو نکرد او مگر آن روز که بر زبان رسول خدا آن سخن برفت (۲۵۵)
 ایشان را بود عذاب سخت. (۲۵۷)

حصر نهاد: عزیز را در صفات خدا پنج تفسیر است (۲۵۷)
 اهمیت مفعول: وقتی درباره «الم» در آغاز سوره آل عمران صحبت می‌کند می‌گوید: «میم را حرکت دادند به فتح زیرا که فتح اخف الحركات است.» (۲۵۴)
 «خدای را کین محال بود پس چرا او را دوانتقام گویند؟» (۲۵۷).

۵-۴- تقدیم قید:

این جابه‌جایی نیز نوعی قلب نحوی است که با این عمل می‌توان معنایی فراتر از معنای ظاهری جمله را به مخاطب القا کرد. در جستجویی که به صورت تصادفی در تفاسیر مورد مطالعه انجام دادیم، چنان که در جدول شماره ۱ ارائه شده است، حدود ۱۱/۴ درصد از جملات با قید آغاز شده بود، در تفسیر روح‌الجنان نیز آمار تقریباً مشابه بود اما در تفسیر کشف‌الاسرار مقدم شدن قید بر سایر ارکان جمله کمتر اتفاق افتاده است. در این خصوص می‌توان گفت که تفسیر ابوالفتوح بیشتر به شکل بی‌نشان جمله و رعایت ترتیب کلام مقید است. این امر یعنی دست نبردن در ترتیب اجزای کلام در کشف‌الاسرار نیز به مراتب بیشتر از تفسیر سوره‌آبادی دیده می‌شود. اما چیزی که در متن تفسیر سوره‌آبادی جالب توجه است تنوع انواع قید است. بنابراین، آمار چند نوع قید مختلف را، که بسامد بیشتری در متن تفسیر سوره‌آبادی داشتند، ارائه می‌دهیم. (جدول شماره ۱). لازم به ذکر است که در بررسی این مبحث، کل جلد اول تفسیر سوره‌آبادی مورد بررسی قرار گرفت:

جدول شماره ۱. تعداد انواع قید در جلد اول سوره‌آبادی

قید	حالت	تدریج	تشبیه	زمان	مکان	تأکید	شمار	تردید	نفی	تمنا	تفضیلی	بیان	سبب
تعداد	۵۷	۱۷	۲۱	۳۹	۱۳	۳۸	۱۰	۲۴	۱۵	۱۱	۱۲	۸	۱۵

قید تفضیلی: «از پس مرگ رسول، عرب بیشتر مرتد گردند» (۵۷۶)، «فراتر آمد ماه فرو شد» (۶۷۹).

قید بیانی: این اصطلاح را آذرتاش برای ترجمه‌های مفعول مطلق در آثار ترجمه قرآنی به کار برده‌اند. (آذرتاش، ۱۳۷۵: ۲۶۶). «پرهیزید از شر ایشان پرهیزیدنی» (سورآبادی، ۱۳۸۱: ۲۵۷)، «برآورد برآوردنی نیکو» (۲۷۶). «قربان کرد قربان کردنی» (۵۵۳). در تفسیر سورآبادی اکثر جمله‌ها دارای نهاد هستند و یا نهاد با قرینه لفظی حذف شده است، اما درصد اندکی از جملات، که در آن نهاد حذف شده است، بیشتر فعل جمله است که در جایگاه مبتدا قرار می‌گیرد و بر سایر ارکان مقدم می‌شود. دلیل این امر می‌توان گفت از آن‌جا که فعل هسته‌ی گزاره و به طور بی‌نشان جزئی از اطلاع نو جمله است، تکیه‌دار است و مقدم شدن آن به این معناست که جمله‌ها با آهنگی خیزان اوج‌دار شروع می‌شود. بالاترین بسامد شروع جمله با فعل نیز جایی است که در حال گفت‌وگو یا در حال بیان حکایت و روایتی است. در حقیقت، آن‌چه سبب تقدیم فعل، چه در جملات دارای نهاد و چه در جملات با نهاد محذوف، می‌شود اهمیت خبری فعل و نیز قطعیت‌بخشی به فعل است. دلیل دیگر این که برخی فعل‌ها تمایل ذاتی به تقدیم دارند مثلاً فعل‌های گذرا به مفعول و یا مسند در تفسیر سورآبادی اغلب مقدم می‌شوند. یکی دیگر از دلایلی که سبب تقدیم فعل می‌شود اهمیت خبری فعل است. فعل امر نیز به ویژه همراه با یکی از احساسات‌گوینده مثل خشم باشد بر بقیه ارکان جمله مقدم می‌شود.

«غم مدار که من مرگ ایشان را سبب‌ها کنم، چون غرق و حرق و هدم و قتل و اسقام و دیگر اسباب مرگ» (۵۲)
«آرام گیر تو و جفت تو حوا در بهشت» (۵۵)
«ساخته باش که مرگ او و فرزندان او هم بر دست تو خواهد بود» (۵۱).

قید یک وابسته است. قید گاهی به فعل وابسته است و گاهی به اجزای دیگر جمله و گاهی به کل جمله. برای درک بهتر برخی از عناوین قیدی لازم می‌نماید چند مثال ارائه شود:

قید سبب: «از مسجد غایب نشود مگر به عذری» (۱۶۵)، «عایشه از گریستن سخن نمی‌توانست گفت» (۵۲۸).

قید حالت و کیفیت: «تا آمن و معاف می‌رویم» (۳۵). «طاوس جواب داد- ترسان و بی‌چاره‌وار» (۵۶). «جلوه‌کنان می‌بردند تا آسمان دنیا» (۶۸۷)

قید تدریج: «گفته‌اند روز و شب نور و ظلمت است که خداوند نو به نو می‌آفریند» (۱۴۴). «یا محمد این قرآن را آیت آیت و سوره سوره همی برخوانی» (۴۷).

قید تشبیه: «پسر او برنایی، چون نگاری فراتر آواز داد» (۳۲۷)، «آن‌گه بی‌کاروار به نماز آیند.» (۴۹۱)

قید زمان: «هنوز نظر می‌کنیم» (۳۶). «بر مرگ هارون نوحه‌ها کردند سال‌ها» (۵۵۱). «سال در ایشان را با خود بیاوردند» (۴۶۳).

قید مکان: «تا به مرگ خویش بمردیمی بر بستر و بالین» (۴۴۲). «چون فراتر آمد آن ستاره فرو شد» (۶۷۹).

قید شمار: «هفتاد هزار را بیش بکشتند» (۷۲). «و دیگر گروه ناگرویده می‌دیدند ایشان را و دو چند ایشان دیدار چشم را» (۲۶۲). قید تردید و گمان: «زیرا که ایشان اندوهگین بودند که نبادا که خدا ما را عقوبت کند بر آن قتال کردن در ماه محرم» (۱۸۴). «یا موسی، برگت نیست، مگر مستی؟» (۵۵۳)

قید نفی: «تا ابد هرگز آب نبود مگر لرزان» (۴۸). «کلاً و حاشا که در قرآن هیچ تناقض نیست» (۴۴۸).

قید تمنا: «عمر اندوهگین بازگشت نزد رسول، و نوحه می‌کرد بر خود و می‌گفت: کاشکی مادر عمر، عمر را نژادی تا عمر خدا را نیازردی» (۱۶۴).

جدول شماره ۲. درصد مبتدا در جمله‌های با نهاد محذوف

مبتدا	سورآبادی	کشف‌الاسرار	روح‌الجنان
فعل	۳۶/۷	۲۹/۵	۲۵/۸
مسند	۱۹/۴	۳۳/۴	۱۵/۳
مفعول	۲۶/۸	۲۰/۳	۱۴/۴
قید	۱۱/۴	۸	۱۲/۱
متمم	۶/۳	۲۲/۱	۱۴/۹

۵- تأخیر:

جدول شماره ۳. درصد تأخیر عناصر جمله

تأخیر	سوره‌آبادی	کشف‌الاسرار	روح‌الجنان
نهاد	۱۱	۳/۴۲	۱/۲۴
مسند	۳/۵۶	۷	۴/۲۱
مفعول	۱۷/۷	۴/۲	۴/۵
قید	۶/۵۴	۶/۴۱	۵/۱۲
گروه وصفی	۱۴/۳۲	۱/۴۳	۴/۱۹

۱-۵- تأخیر نهاد:

گاهی حفظ شکل بی‌نشان جمله و مبتدا قرار گرفتن نهاد محل کارکرد روایی جمله‌هاست، به همین دلیل سوره‌آبادی گاهی نهادها را با تأخیر می‌آورد، البته این موارد به ندرت پیش می‌آید.

تأخیر نهاد در این جمله‌ها تنها به اهمیت فعل پیش‌آمده بازمی‌گردد بلکه گاهی هدف نویسنده این است که نهادهایی را که در نظرش فرعی هستند کم‌رنگ کند و ذهن مخاطب را از آن‌چه تعقیب می‌کرده دور کند پس نهاد را بعد از فعل می‌آورد تا از اهمیت آن بکاهد. در حقیقت تأخیر نهاد در این جمله‌ها متن را منسجم‌تر می‌کند.

خواستند و دوست داشتند ایشان که شما نیز کافر مرتد شوید (سوره‌آبادی، ۱۳۸۱: ۴۵۴).

«بدرستی که آن کسان که می‌پوشند آن‌چه فرو فرستادیم ما از هوی‌دایی‌ها- چون نعت و صفت پیامبر در تورات- و راه نمودن ایشان را، یعنی حدیث رجم در تورات.» (همان: ۱۴۱).

در حقیقت، در این آیه آن‌چه که اهمیت دارد، کسانی هستند که آن‌چه را فرو فرستاده شده، مخفی می‌کنند، نه کسی که فرو فرستاده. زیرا کسی که فرو فرستاده اطلاع جدیدی نیست و در آیات قبل هم به او اشاره شده است.

«و گفته‌اند بیان حلال و حرام است و اوامر و نواهی، این هدی.» (همان: ۱۴۰).

در این مورد نیز اهمیت در بیان کیفیت قرآن است که مقدم شده و نهاد موخر «هدی» چیزی نیست که مخاطب از آن بی‌خبر باشد.

و سخن نگوید خدای با ایشان و ننگرد بدیشان روز رستاخیز. (همان: ۲۹۵).

منظور، سخن نگفتن و نگاه نکردن به کافران است که بر آن تأکید می‌شود و مورد توجه قرار می‌گیرد ولی نهاد دارای تأخیر است زیرا مخاطب می‌داند که متن از چه کسی صحبت می‌کند و فاعل این اعمال کیست.

درباره جایگاه پس از فعل و ارزش بلاغی آن در کتاب‌های بلاغت فارسی سخنی نرفته است. هرچه هست سخن از تأخیر مسندالیه است که ارتباط کمی با موضوع دارد. در کتاب‌های دستور و زبان‌شناسی نیز به ندرت به این ساخت‌ها توجه شده است و در همان موارد نادر نیز زبان گفتاری معاصر موردنظر بوده است. در واقع پژوهش‌هایی که روی زبان فارسی محاوره‌ای امروز انجام شده است، نشان می‌دهد که عناصر موخر شده اکثراً از حیث شنونده دارای اطلاع کهنه هستند. تحلیل الگوی آهنگی این جملات نیز تایید می‌کند که عناصر بعد از فعل آهنگی افتان دارند و برجستگی ندارند. به بیان دیگر در چنین جملاتی عنصر متاخر نمی‌تواند تأکید جمله واقع شود (راسخ‌مهند، ۱۳۸۸: ۱۴۰). در حقیقت چنان‌که صاحب‌نظران در عرصه دستور می‌گویند کانون جمله یعنی عنصر موکد نمی‌تواند پس از فعل ظاهر شود. تنها عناصری پس از فعل قرار می‌گیرند که کانون جمله نیستند و اطلاع کهنه محسوب می‌شوند. (رضایی و طیب، ۱۳۸۵: ۱۲۱).

نتیجه‌ای که از این مباحث حاصل می‌شود این است که: در زبان فارسی معاصر تأخیر برخلاف تقدیم جنبه‌ی تأکیدی ندارد. حال باید دید وضعیت تأخیر در تفسیر سوره‌آبادی و مابقی تفاسیر مورد مطالعه به چه شکل است. برای بررسی این موضوع موارد تأخیر را در دو بخش تأخیر عناصر اصلی و تأخیر عناصر فرعی بررسی می‌کنیم و در نهایت به تحلیل بلاغی این نوع جابه‌جایی‌ها می‌پردازیم. شایان ذکر است که در بررسی خود، فعل را نقطه آغاز تأخیر قرار می‌دهیم چرا که در نحو معیار زبان فارسی فعل نقطه پایانی جمله به حساب می‌آید. بنابراین هرچه پس از فعل می‌آید با تأخیر همراه است. نکته دیگر این است که اصل بر تقدیم است. وقتی جمله با فعل آغاز شود متاخر شدن سایر اجزا ناگزیر و اجباری است. بنابراین، در چنین جملاتی بحث از ارزش بلاغی تأخیر سایر اجزا جمله منتفی است و این جمله‌ها را در بحث تقدیم فعل بررسی کردیم. حال به بررسی تأخیر در جمله‌هایی می‌پردازیم که با فعل آغاز نشده‌اند بلکه فعل در میانه جمله واقع شده است.

همان‌طور که با نگاه نخست به جدول می‌توان فهمید تفسیر سوره‌آبادی در همه نوع تأخیری نسبت به دو تفسیر دیگر پیش‌تاز است. در تفسیر سوره‌آبادی ۱۱ درصد از جملات نهادشان با تأخیر پس از فعل آمده است اما این میزان در دو متن دیگر کمتر است. در زمینه تأخیر مسند، کشف‌الاسرار بر روح‌الجنان و در زمینه تأخیر قید، این روح‌الجنان بر کشف‌الاسرار پیشی دارد.

۲-۵- تأخیر مفعول:

گفتیم که عناصر موخر شده، اطلاع کهنه هستند. این فرضیه بعد از بررسی متن اثبات شد، زیرا می‌بینیم که اغلب مفعول‌هایی که پس از فعل می‌آیند معرفه و در بافت متن از پیش شناخته شده هستند. در حقیقت تأخیر مفعول اطلاع نویی برای مخاطب ندارد و محل تأکید نمی‌تواند باشد. حال باید دید چه عواملی در تأخیر مفعول موثر هستند. گاهی حصر نهاد است که سبب تأخیر مفعول می‌شود. در واقع یکی از راه‌های تأکید بر نهاد، در جمله‌های تشکیل شده از نهاد و مفعول و فعل، این است که فاصله میان نهاد و فعل برداشته شود تا به هم متصل شوند. در این حالت چنانکه گفتیم مفعول هم مبتدا واقع می‌شود و هم پس از فعل قرار می‌گیرد.

«دانش نیست ما را مگر آن‌چه تو آموختی ما را» دانش ما فقط چیزی است که تو به ما آموخته‌ای.

«من دانم آن‌چه شما ندانید» (همان: ۵۰). یعنی من فقط دانم. آنچه شما ندانید نیز جمله‌ی مفعول برای فعل دانم است.

گاهی طولانی بودن مفعول یا وجه مصدری مفعول است که سبب می‌شود مفعول پس از فعل قرار بگیرد.

«فرا می‌گذارد از حد خویش درگذرندگان را» (۳۷)
«متابعت کردند جهودان آن را که فرو آورده‌اند بر آن دو فرشته به بابل هاروت و ماروت» (۱۰۵).

در این دو مثال می‌بینیم که مفعول اول به سبب مصدری و مفعول دوم به دلیل طولانی و مبهم بودن است که بعد از فعل قرار گرفته‌اند. گاهی نیز مفعول اطلاعی شناخته شده و کهنه است که نویسنده در جمله‌ها و بندهای پیش به آن پرداخته است.

«صفا و مروه برای آن گفتند آن دو کوه را.» (ص ۱۴۰). آن دو کوه از قبل شناخته شده است و اطلاع جدیدی نیست.

«مسیح گفتند او را از بهر آن که همه پلاس پوشیدی و مسیح، پلاس پوش بود» (۲۸۳).

می‌توان گفت که وقتی «را» با مفعول مستقیم همراه شود آن مفعول مشخص است. به این معنی که مرجع آن برای گوینده و شنونده معین است. در عوض اگر مفعول مستقیم بدون حرف نشانه را باشد غیر مشخص است. (راسخ مهند، ۱۳۸۳: ۲۱۱). قلب نحوی مشخص را آسان‌تر از غیر مشخص جابه‌جا می‌کند. یعنی مفعول بدون نشانه را به فعل جمله وابسته‌تر است و به ندرت با تأخیر پس از فعل می‌آید.

«بر جهانیان فضل و شرف نهاد او را.» او را نهاد همرا با نشانه مفعولی «را» است، بنابراین، به راحتی موخر شده است اما جهانیان مفعولی بدون نشانه است که قبل از فعل آمده است. جمله زیر نیز این ساختار را دارد:

«دستوری ندهد به شفاعت مگر مومنان را»

۳-۵- تأخیر عناصر فرعی:

قید و متمم و وصف، در برخی منابع بیش از عناصری مثل مفعول و مسند تأخیر دارند. این دو عنصر عناصری فرعی و تکمیلی‌اند که در جمله حرکت آزادتری دارند و به آسانی پس از فعل قرار می‌گیرند. به طور مشخص بیش از شش درصد از جمله‌های سورآبادی قیده‌ای زمان، مکان، حالت و پس از فعل و با تأخیر آمده‌اند. تأخیر قید و گروه وصفی رایج‌ترین خلاف هنجار در آرایش واژگانی نثر فارسی است و در متون پیش از تفاسیر مورد مطالعه ما نیز سابقه داشته است.

پرکاربردترین قید متأخر، قید مکان و زمان است. با بررسی جمله‌هایی که قید مکان در آن‌ها تأخیر دارد مشخص می‌شود که چندین فعل خاص هستند که قید مکانشان عموماً با تأخیر می‌آید مثل «رفت، آمد، تاخت، فرستاد، برد و ...». این قاعده در فارسی گفتاری معاصر نیز رایج است یعنی در برخی فعل‌ها قید مکان با تأخیر می‌آید.
«ابلیس نزد مار آمد به مرغزار بهشت» (۵۷)

«رسول بر اسبی نشسته بود، بتاخت به جانب مسلمانان» (۳۱۲)
«از بهر او صومعه‌ای بکرد در پس مسجد مقدس» (۲۷۷).

قید زمان نیز به آسانی به آخر جمله رانده می‌شود:
«دیگر سال برفت از مدینه عمره را و در مکه شد و شهر از بهر او خالی کردند سه شبانه‌روز» (ص ۱۶۸)

«با خلق اولین و آخرین شمار کند در مقدار نیم روز» (ص ۱۷۱).
«و گفته‌اند مراد از آن بار معصیت است در قیامت، یعنی ما را سبک‌بار گردان در قیامت» (ص ۲۵۲)

در تفسیر سورآبادی وقتی در یک جمله دو متمم قیدی زمان یا مکان وجود دارد، یکی به نفع دیگری عقب رانده می‌شود و وقتی یکی نسبت به دیگری کلی‌تر است متمم اصلی پیش از فعل می‌آید و متمم، دیگر پس از فعل:

«جهود یکسر می‌دوید تا نزد رسول، به تظلم به نزدیک نماز صبح» (۳۶۷)

باید گفت که تأخیر قید حالت نمی‌تواند خالی از اهمیت باشد زیرا توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند.

«به نفس خود بیرون آمد، دست حسن و حسین بگرفته» (۲۹۰)
متمم‌هایی با حرف اضافه «از» که بر شمول و عمومیت دلالت دارند، غالباً پس از فعل می‌آیند. تأخیر این متمم‌ها نیز توجه مخاطب را جلب می‌کند و خالی از اهمیت نیست.

«تیمم بی‌نیت روا نبود و هر که آب نیابد و یا گر یابد فراخوشتن نتواند برد، از علتی، و یا از سرمایی، ... این همه را تیمم روا باشد.» (۴۱۹).

فعل و تقدیم اسم و فعل مضارع در استفهام را تبیین می‌کند. از آن‌جا که سوره‌آبادی قبل از تفسیر، آیات را ترجمه کرده است، بی‌فایده نیست که در نثر ترجمه‌ها نیز دقت شود. در این بخش یکی از مباحث تقدیم و تأخیر پرسشی را در بخش ترجمه‌ها بررسی می‌کنیم.

۱-۶- تقدیم فعل و اسم در استفهام:

جرجانی معتقد است که وضع کلام در استفهام بر این اساس است که وقتی می‌گوییم «أفعلت» در حقیقت استفهام با فعل آغاز شده و شک و تردید در خود فعل وجود دارد و غرض از استفهام این است که مخاطب به وقوع فعل آگاهی یابد. اما وقتی می‌گوییم «أأنت فعلت» در حقیقت استفهام با اسم آغاز شده است و شک و تردید مخاطب در این است که فاعل چه کسی است. بنابراین، جرجانی تأکید می‌کند در جملاتی که کلام با فعل آغاز شده، سؤال از خود فعل و شک و تردید در مورد وقوع فعل است و در تمام این جملات در مورد وجود یا عدم فعل (وقوع یا عدم وقوع فعل) شک وجود دارد و ممکن است که فعل به وقوع پیوسته باشد یا به وقوع نپیوسته باشد. اما در جمله: «أأنت بنیت هذه الدار؟»، استفهام با اسم شروع شده است و مخاطب در مورد وقوع فعل هیچ شکی ندارد و تنها در این شک دارد که فاعل چه کسی بوده است. (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۱۲-۱۱۱) می‌بینیم که جرجانی به صورت دقیق به فرق لطیف بین تقدیم اسم و تقدیم فعل در جملات استفهامی اشاره می‌کند.

جرجانی به تفاوت‌های تقدیم نکره بر اسم و تأخیر آن در جمله استفهامی اشاره می‌کند و در این‌باره می‌گوید: «وقتی می‌گوییم: «أجاءك رجل» آیا مردی نزد تو آمد؟ می‌خواهی از مخاطب بپرسی که آیا مردی از مردان به سوی او آمد یا نه؟ و اگر اسم مقدم شود و بگوییم «أرجل جاءك» در حقیقت تو در مورد جنس کسی که به نزد مخاطب آمده است، سؤال می‌کنی. اینکه آیا مرد بوده است یا زن؟ و این زمانی است که تو می‌دانی که فردی به نزد او آمده اما نمی‌دانی که آن فرد مرد است یا زن. مثل اینکه می‌خواهی خود فردی را که به نزدت آمده است، بشناسی و می‌گویی: «أزید جاءك أم عمرو» (زید به نزدت آمد یا عمرو؟). در مثال اول (أجاءك رجل) تقدیم اسم جایز نیست، زیرا زمانی اسم مقدم می‌شود که در مورد فاعل سؤال شود و سؤال در مورد فاعل مربوط به عین و ذات فاعل یا جنس فاعل است نه چیز دیگر؛ چراکه وقتی نمی‌خواهی در مورد ذات و جنس فاعل سؤال کنی نباید اسم نکره را مقدم بیاوری؛ زیرا در این حالت برای سؤال تو، متعلق وجود ندارد. از این جهت که بعد از جنس، چیزی جز عین و ذات باقی نمی‌ماند و نکره بر ذات و

«این آیت در سال عمرة القضا آمد که رسول می‌خواست از مدینه به مکه شود عمرة القضا را، و یاران ضعیف بودند به سلاح و ستور و زاد، خدای تعالی در این آیت امر کرد به انفاق مال.» (ص ۱۶۹).

در پایان این مبحث باید گفت که اکنون که جایگاه بعد از فعل موکد نیست، سبب این همه تأخیر در عناصر فرعی جمله چیست؟ طبیعی است که عناصر فرعی جمله یعنی متمم، قید، صفت و معطوف به عناصر اصلی وابسته هستند بنابراین از حیث اطلاعی نیز اهمیت کمتری نسبت به آن‌ها دارند در حالی که تاثیر عاطفی زیادی بر خواننده دارند. این عناصر بر طول جمله می‌افزاید بنابراین سرعت انتقال اطلاع اصلی را کند می‌کنند. با توجه به این دو نکته برای نویسنده چه انتخابی بهتر از این که قید، متمم، صفت و معطوف را گاه به جایگاه بعد از فعل سوق دهد تا هم بعد از درنگ پایدانی فعل بهتر دیده و شنیده شوند و هم از مزاحمتشان از جمله اصلی کاسته شود؟ به این ترتیب این عناصر کارایی بیشتری می‌یابند و مزاحمت کمتری ایجاد می‌کنند. (سیدقاسم، ۱۳۹۶: ۱۳۴).

به طور کلی می‌توان نتایج حاصل از تأخیر را چنین برشمرد: سبب تسهیل در پردازش جمله می‌شود. یعنی عناصر اصلی و غیر اصلی جمله را مشخص می‌کند. وقتی فعل در میانه قرار می‌گیرد و عناصر دیگر جمله، به‌ویژه قیدها و متمم‌ها، به دنبال آن می‌آیند، خواننده با خواندن فعل ناخودآگاه اطلاعات اصلی جمله را درمی‌یابد و آنگاه وابسته‌های فعل را راحت‌تر دنبال می‌کند و به این شکل پردازش جمله راحت‌تر و سریع‌تر خواهد بود.

فایده‌ی دیگر این تأخیرها این است که فعل با قرار گرفتن در فاصله بین اطلاعات اهم و مهم تاثیر بیشتری بر ذهن مخاطب دارد و نوعی هارمونی خبری ایجاد می‌کند. بخش پیش از فعل در واقع خلاصه خبر و اهم آن است و بخش پس از فعل مشروح خبر که غالباً در قیدها و متمم‌ها تشکیل شده است. (همان: ۱۳۵).

فایده‌ی دیگر این تأخیرها این است که پس از فعل، مکث و انقطاعی طبیعی در جمله شکل می‌گیرد. قرار گرفتن فعل در میانه، دست‌کم جمله را به دو بخش تقسیم می‌کند و به این ترتیب مکث و درنگی در آن ایجاد می‌کند که موسیقی غیر عروضی خاصی در پی دارد و زبان را به سمت ادبیت پیش می‌برد.

۶- دلالت تقدیم و تأخیر در سیاق جملات پرسشی:

در باب تقدیم و تأخیر در سیاق استفهام، عبدالقاهر جرجانی ابتدا به تشریح تقدیم فعل و تقدیم اسم و فعل ماضی در استفهام می‌پردازد و دلالت‌های ثانویه استفهام را مورد بررسی قرار می‌دهد. پس از آن تقدیم

شریفه را به صورت تحت‌اللفظی و متن‌محور ترجمه کرده و سبک تقدیم و تأخیر در زبان عربی را حفظ نموده است. چنان‌که می‌بینیم جمله «ای تو کردی» دقیقاً معادل جمله «أَنْتَ فَعَلْتَ» می‌باشد، اما ترجمه این فعل بسیار تحت‌اللفظی است. سورآبادی در ترجمه خود تلاش کرده نظم و ترتیب زبانی تقدیم و تأخیر را حفظ کند و ساختار جمله عربی را برهم نزند، اما آن نظمی را که مدنظر عبدالقاهر است رعایت نکرده است. حتی در آیه بعدی «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» می‌بینیم که همین سبک حفظ شده است. سورآبادی در ترجمه «بل» از واژه «بیک» استفاده نموده و عبارت «فعله» را به صورت «کرد این فعل» و عبارت «کبیرهم هذا» به صورت «این مهین ایشان» ترجمه کرده است. از ترجمه این آیه کاملاً مشخص است که سورآبادی دلالت تقریری و توییحی از این آیه را درک نموده است و ترجمه و تفسیر وی از این آیه با دیدگاه عبدالقاهر در مورد مفهوم دلالت تقریری و توییحی آیه همخوانی دارد. در حقیقت، مفهوم آیه شریفه زیر بر اقرار و اعتراف گرفتن از مخاطب و اثبات اینکه ابراهیم (ع) خود بت‌ها را شکسته است، دلالت می‌کند و سورآبادی در ترجمه خود به این مسئله که مقصود اقرار گرفتن از فاعل است، یعنی به معنای ثانویه استفهام اشاره نموده است.

۴-۶-۱- انکاری:

استفهام انکاری بر این معنا دلالت می‌کند که جمله پس از همزه به هیچ وجه به وقوع نمی‌پیوندد و مدعی چنین کلامی، فردی دروغ‌گوست. (ابن هشام، ۲۰۰۷: ۲۰) در مورد دلالت انکاری همزه، جرجانی چنین می‌گوید: «در باب همزه روش دیگری نیز وجود دارد و آن این است که به وسیله همزه انکار می‌کنند که فعل اصلاً به وقوع پیوسته باشد. مانند این سخن خداوند متعال: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمُ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (اسرا/ آیه ۴۰). (جرجانی، ۱۹۸۸: ۱۱۱)

ترجمه سورآبادی: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمُ بِالْبَنِينَ»: ای برگزید شما را خدای شما به پسران «وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا»: و خود فراگرفت از فریشتگان دختران «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»: حقا که شما مشرکان می‌گویید بر خدا گفتاری بزرگ، (یعنی بهتان عظیم می‌گویید و این جواب بنی ملیح است که می‌گفتند (الملائكة بنات الله). (تفسیر سورآبادی، ۲/۱۳۷۲) سورآبادی در ترجمه این آیه نیز مقید به متن است.

همزه را با لفظ «ای» به معنای آیا ترجمه نموده است و در ترجمه تحت‌اللفظی خود تلاش کرده معنای ثانویه استفهام یعنی مفهوم استفهام انکاری را انتقال دهد. اصل تقدیم فعل در این نوع

عین چیزی دلالت نمی‌کند؛ به همین دلیل با نکره در مورد عین و ذات سؤال نمی‌شود. اگر بگوییم: «أَرَجُلٌ طَوِيلٌ جَاءَكَ أَمٌ قَصِيرٌ» سؤال تو در مورد این است که شخص آمده از جنس مردهای بلند قد است یا از جنس مردان کوتاه‌قد. اما اگر نکره را به وسیله جمله توصیف کنی و بگویی: «كُنْتَ عَرَفْتَهُ مِنْ قَبْلُ أَطْعَاكَ هَذَا أَمْ رَجُلٌ لَمْ تَعْرِفْهُ» آیا مردی که از قبل او را می‌شناختی به تو عطا کرد یا مردی که او را نمی‌شناختی؟ سؤال در مورد شخص عطاکننده است و اینکه آیا از کسانی است که مخاطب او را می‌شناخته یا شخصی که از قبل شناختی از او نداشته است.» (همان: ۱۴۲).

۲-۶- دلالت ثانویه همزه:

عبدالقاهر جرجانی در کنار دلالت استفهامی همزه به دلالت‌های ثانویه همزه نیز اشاره می‌کند و دلالت تقریر و انکار، تهکم و توییح را مورد بررسی قرار می‌دهد و به صورت دقیق به بیان تفاوت‌های معنایی همزه استفهام در کنار فعل‌های ماضی، مضارع و مستقبل می‌پردازد و به مسئله تقدیم و تأخیر در سیاق همزه اهتمام می‌ورزد.

۳-۶- تقریر:

همزه‌ای که بر تقریر دلالت می‌کند برای اقرار آوردن مخاطب به امری که ثبوت یا نفی آن برای مخاطب محقق شده است، می‌آید. (ابن هشام انصاری، ۲۰۰۷: ۲۲) جرجانی بر این مسئله تأکید می‌کند حکم همزه‌ای که برای تقریر یعنی به اقرار درآوردن مخاطب می‌آید مانند حکم همزه استفهام است. به عبارت دیگر، وقتی می‌گوییم: «أَنْتَ فَعَلْتَ ذَاكَ» منظور تو این است که مخاطب را وادار کنی که اقرار و اعتراف کند که او فاعل فعل بوده است. این مطلب را سخن خداوند متعال که از زبان نمرود نقل کرده، آشکار می‌سازد:

«أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتْنِ يَا إِبْرَاهِيمَ» (سوره انبیاء، آیه ۶۲). (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۱۳) در اینجا تقدیم فاعل (أَنْتَ) و تأخیر فعل (فَعَلْتَ) بر این مسئله دلالت می‌کند که فعل واقع شده و شک و تردید در مورد فاعل است. در مورد اینکه آیا شکستن بت‌ها کار ابراهیم بوده یا نه و قوم نمرود می‌خواستند که حضرت ابراهیم (ع) خود اقرار کند که شکستن بت‌ها کار او بوده است. علاوه بر این، می‌خواستند ابراهیم (ع) را به خاطر شکستن بت‌ها توییح کنند. بنابراین، استفهام در این آیه شریفه بر تقریر و توییح دلالت می‌کند.

ترجمه سورآبادی: «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتْنِ يَا إِبْرَاهِيمَ» (انبیاء: ۶۲): گفتند ای تو کردی به خدايان ما این، ای ابراهیم!

«قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» (انبیاء: ۶۳): گفت بیک کرد این فعل این مهین ایشان. (سورآبادی، ۳/۱۵۶۵) سورآبادی این آیه

تغییر می‌کند و شاعر می‌تواند بسیاری از ابیات شعر خود را بدون ترتیب عادی بسراید. ترتیب مسندالیه + وابسته فعل + فعل شیوه رایج جمله‌سازی زبان فارسی است، اما گاهی در جمله‌سازی‌های آثار منثور و منظوم با نمونه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که جای اجزای جمله تغییر کرده و تغییر جایگاه اجزای جمله در نثر و شعر یکی از قابلیت‌های زبانی است. (میرباقری فرد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۷۸).

جرجانی در ادامه می‌گوید: «گاهی همزه استفهام در موقعیتی است که مراد، انکار اصل فعل است سپس لفظ از محل خود خارج می‌شود، گویی انکار در مورد فاعل است. مانند این سخن خداوند متعال: «قُلْ اللَّهُ أَذُنُ لَكُمْ» (سوره یونس، آیه ۵۹) در اینجا عبارت «أَذُنُ» به این آیه شریفه برمی‌گردد: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ» (یونس / ۵۹). (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۱۵) در این آیه شریفه مقصود انکار اصل فعل (أَذُن) است، اما ساختار جمله «اللَّهُ أَذُنُ لَكُمْ» بیانگر این است که فاعل نیز مورد انکار قرار گرفته و بر این مسئله تأکید شده است که وقتی این اذن از سوی خدا صادر نشده کسی غیر از خدا قادر نیست دستور حلال و حرام را صادر کند.

ترجمه سوره‌آبادی: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ»: بگو یا محمد چه گویند آنچه فروآورد خدا شما را از روزی و بداد شما را، «فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَ حَلَالاً»: پس کردید شما از آن بعضی را حرام و بعضی را حلال. حرام چون بحیره و سائبه و وصیله و حام و حلال آنکه می‌گفتید خالصه لذكورنا و مردار و خمر و زنا و جز آن شریعت‌ها که ایشان می‌نهادند در تحلیل و تحریم. «قُلْ اللَّهُ أَذُنُ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»: بگو یا محمد آیا خدا دستوری داده است و فرموده است شما را بدان یا بر خدای دروغ می‌بافید بل که بر خدای دروغ می‌گویید. (تفسیر سوره‌آبادی، ۲/۱۰۲۱)

سوره‌آبادی در ترجمه این آیه به مفهوم استفهام انکاری توجه نموده و فرق بین تقدیم فعل و تقدیم اسم را در حالی که فعل، فعل ماضی است، مدنظر قرار داده است. از سوی دیگر، در ترجمه تحت‌اللفظی خود از این آیه نظم زبانی و ساختار زبان مبدأ یعنی ترتیب قرار گرفتن عناصر در عبارات و عبارات در جملات را رعایت کرده است. وی، این آیه شریفه را به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کرده در عین حال در ترجمه این آیه از ترجمه معنایی نیز بهره جسته و عبارت «بل که بر خدای دروغ می‌گویید» را برای توضیح بیشتر مفهوم این آیه ذکر کرده است. البته همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم سوره‌آبادی در ابتدا به ترجمه تحت‌اللفظی آیات می‌پردازد و پس از آن آیات را تفسیر می‌کند.

استفهام را که بیانگر عدم وقوع فعل است رعایت کرده است. بنابراین، می‌بینیم که سوره‌آبادی در ترجمه این آیه تلاش کرده است امانت در نقل مطالب و نظم و ترتیب زبانی را رعایت نماید و مطالب را بدون کم و زیاد بیان کند. به عبارت دیگر، وی در ترجمه خود ساختار زبان عربی را حفظ کرده و براساس همین ساختار زبان عربی، کلمات فارسی را آورده است. جرجانی آیه شریفه «أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (سوره صافات، آیه ۱۵۴، ۱۵۳)، را به عنوان نمونه دیگری از استفهام انکاری ذکر می‌کند و در این باره می‌گوید: «این کلام در رد مشرکان و تکذیب گفتار آنها که منجر به جهلی عظیم می‌شود، می‌باشد». (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۱۴) خداوند متعال در این آیه شریفه می‌خواهد ادعای کافران را، که فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند، باطل و آن را تکذیب و انکار کند.

ترجمه سوره‌آبادی: «أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ»: برگزید دختران را بر پسران. «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»: چه بودست شما را چگونه می‌حکم کنید- که خدای را دختران خواهید و خود را پسران- ای درنیدبشید تا می‌چه گویند. (صافات ۱۵۳-۱۵۴).

(تفسیر سوره‌آبادی، ۲/۱۱۴/۳) سوره‌آبادی نیز در ترجمه خود مفهوم استفهام انکاری را انتقال داده و تلاش کرده است سر بلاغی نهفته در استفهام را حفظ نماید و اصل تقدیم فعل در این نوع استفهام را که بیانگر این است که فعل اصلاً واقع نشده است را رعایت کند. از سوی دیگر، در ترجمه خود، در آوردن فعل «حکم می‌کنید و چه می‌گویید»، دست به ابداع و نوآوری زده است. و آن را به صورت «می‌حکم کنید و می‌چه می‌گویید» آورده است. از سوی دیگر، سوره‌آبادی تلاش نموده در ترجمه خود تمام اجزای آیه‌ها از قبیل فعل، مفعول، ضمیرها، حروف و ابزارهای تأکید دقیقاً در مرتبه خود ترجمه نماید و بسیاری از فنون بلاغت از قبیل مسندالیه و احوالات آن، مسند، اسنادها، حصر، قصر، تشبیه، استعاره و .. را در ترجمه فارسی خود رعایت نماید. این در حالی است که فنون بلاغت در زبان عربی با فارسی تفاوت دارد و سوره‌آبادی براساس قداستی که برای آیات قرآن قائل است، نخواستار ساختار زبان عربی را برهم بزند. به همین دلیل در ترجمه این آیه شریفه می‌بینیم که ساختار جمله عربی حفظ شده است و کلمات در مرتبه خود ترجمه شده‌اند. در زبان فارسی قاعده بر آن است که مسندالیه و نهاد بر مسند و گزاره مقدم آورده شود چرا که ساخت و بافت زبان فارسی چنین اقتضا می‌کند. (علوی مقدم، ۱۳۸۱: ۴۷) اما در کلام منظوم فارسی وزن، قافیه و ردیف به راحتی جایگاه اجزای سخن

زبان عربی است. با وجود این، با توجه به اینکه ترجمه وی، ترجمه‌ای تحت‌اللفظی است، با توجه به سادگی و روان بودن آن، مترجم به خوبی توانسته است معنای آیه را به مخاطب منتقل کند.

۵-۶- تقدیم فعل و تقدیم اسم و فعل مضارع در جملات پرسشی:

جرجانی فرق بین تقدیم فعل- زمان حال یا مضارع- و تقدیم اسم و می‌گوید: «وقتی می‌گویی: «اتفعل؟» و «أنت تفعل؟» مطلب از دو حال بیرون نیست. یا مقصود شما زمان حال است و یا زمان آینده. اگر مقصود تو زمان حال است، معنی جمله شبیه همان معنایی است که در باب ماضی به آن اشاره کردیم.

به عبارت دیگر، وقتی می‌گویی: «اتفعل؟» معنای آن این است که تو می‌خواهی مخاطب را وادار کنی به کاری که او انجام داده، اعتراف و اقرار کند و مانند کسی هستی که ایهام می‌کند که نمی‌داند واقعاً آن فعل واقع شده است یا نه. اما وقتی می‌گویی: «أنت تفعل؟» معنای آن این است که تو می‌خواهی مخاطب را وادار کنی که اعتراف کند که او فاعل فعل است و امر فعل در وجود او ظاهر و آشکار است، به طوری که نیازی نیست که اعتراف کند که فعل واقع شده است و اگر منظورت از «تفعل» آینده باشد، در صورتی که جمله را با فعل آغاز کرده‌ای مقصودت این است که تو انکار را متوجه خود فعل می‌کنی و گمان می‌کنی که آن فعل به وقوع نمی‌پیوندد و یا شایسته نیست که به وقوع بپیوندد». (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۱۶) مانند آیه شریفه «أَنْلِزْكُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ» (هود/ ۲۸). مقصود آیه این است که «آیا در حالی که خود نمی‌خواهید شما را به اکراه به قبول آن واداریم؟» و شما این حقیقت را دریافته باشید (بینه بر شما پنهان بماند، یعنی راه راست یا حجت واضح) و از قبول آن سر بزنید، شما را به پذیرش مجبور می‌کنیم؟!». (تفسیر هدایت، سیدمحمدتقی مدرسی، ۵/۴۰) این انکار و تکذیبی است از جانب خداوند متعال برای کسی که فکر می‌کند که او به پذیرش چیزی که از آن اکراه دارد، مجبور می‌کند.

سورآبادی: «أَنْلِزْكُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»: ای ما به ستم در توانیم یاوانیدن آن شما را و شما آن را دشخوار دارندگانید. (سورآبادی: ۲/۱۰۴۹) سورآبادی در ترجمه این آیه شریفه دلالت انکار را مدنظر قرار داده و در ترجمه انکار را متوجه فعل دانسته است. از سوی دیگر، سورآبادی در ترجمه این آیه شریفه نظم و ترتیب و ساختار جمله عربی را حفظ نموده اما در ترجمه خود، عبارت «به ستم» را برای توضیح بیشتر اضافه کرده است. علاوه بر این، در انتخاب واژگان ابتکار و نوآوری به خرج داده و از واژه «در توانیم

جرجانی با آوردن شواهد و مثال‌های دیگر به تبیین این مسئله می‌پردازد و می‌گوید: «وقتی به مردی که ادعا می‌کند که فلانی چنین سخنی را گفته است در حالی که شما می‌دانید که آن شخص، این سخن را نگفته، می‌گویی: «أهو قال ذاك بالحقیقة أم أنت تغلط؟ آیا واقعا او چنین سخنی را گفته یا اینکه تو اشتباه می‌کنی؟ در اینجا وضع کلام شما مانند وقتی است که شما می‌دانید که آن سخن از زبان گوینده‌ای جاری شده و با این کار انکار را متوجه فاعل می‌کنید و در اینجا نفی و ابطال آن سخن شدیدتر است. نظیر آن، این سخن خداوند متعال است: «قُلْ أَلَذَّكَّرِينَ حَرَّمَ أَمِ الْأَنْثِيَيْنِ أَمَْا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْثِيَيْنِ» (انعام/ آیه ۱۴۳). در اینجا لفظ از محل خود خارج شده و مانند وقتی است که تحریم در یکی از این امور ثابت شده و با آنکه مراد، انکار تحریم از اصل و اساس است اما مقصود از آیه، شناخت ماهیت حرام شده می‌باشد و نفی این مسئله است که آنچه که مشرکان آن را حرام ذکر کردند، از سوی خداوند متعال حرام شده باشد.

(یعنی خداوند هیچ‌یک از این دو را حرام نکرده است) و این بدان جهت است که وضع کلام بر این است که گویی آن تحریم واقع شده است. سپس به آنها گفته می‌شود که ما را باخبر کنید که این تحریمی که گمان می‌کنید، واقع شده در چه چیزی است؟ آیا این تحریم در این است یا در آن و یا در امر سومی است؟ تا بطلان سخن آنها آشکار شود و جایگاه افتراء آنها نسبت به خداوند ظاهر گردد. (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۱۵)

ترجمه سورآبادی: «قُلْ أَلَذَّكَّرِينَ حَرَّمَ أَمِ الْأَنْثِيَيْنِ»: بگو یا محمد آن دو نر را حرام کرد یا آن دو ماده را «أَمَْا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْثِيَيْنِ»: یا آنکه درآمده بود بر آن زهدان‌های دو ماده میش و بز که دو بهم زاده بود. (تفسیر سورآبادی، ۷۱۵/ ۱) سورآبادی در ترجمه خود به اصل انکار توجه کرده و تحریم را انکار نموده است. از سوی دیگر، در ترجمه خود ساختار زبان مبدأ را حفظ کرده است. به عبارت دیگر، اسلوب این آیه شریفه در حقیقت استفهامی است. اگرچه ادوات استفهام حذف شده است، اما با توجه به قرینه و سیاق، خواننده متوجه می‌شود که این آیه بر استفهام دلالت می‌کند و سورآبادی نیز در ترجمه خود این ساختار را حفظ نموده است. علاوه بر این سورآبادی در ترجمه خود ترتیب و نظم زبانی کلمات را نیز حفظ کرده است.

قُلْ أَلَذَّكَّرِينَ حَرَّمَ أَمِ الْأَنْثِيَيْنِ: «بگو یا محمد آن دو نر را حرام کرد یا آن دو ماده را».

می‌بینیم که ترتیب کلمات حفظ شده است. یعنی طبق ساختار عربی در ابتدا فعل سپس مفعول، فعل، حرف و پس از آن مفعول آمده است. به عبارت دیگر، ترجمه وی براساس ساختار زبان عربی است در حالی که ساختار و قواعد دستوری و نظم کلام در زبان فارسی برخلاف

یاوانیدن» استفاده کرده است. شاید صرف این واژه به این صورت، ابداع سوره‌آبادی بوده و شاید هم در آن دوره فعل به این صورت استعمال می‌شده است.

عبدالقاهر جرجانی برای تبیین این مسئله مثال‌های دیگری را می‌آورد و می‌گوید: «مثلاً به مردی که بر مرکب خطر سوار می‌شود، می‌گویی: «أُتَخَرِّجُ فِي هَذَا الْوَقْتُ؟ أَتَذْهَبُ فِي غَيْرِ الطَّرِيقِ؟ أَتَغَرَّرُ بِنَفْسِكَ؟» آیا در چنین زمانی خارج می‌شوی؟ آیا به بیراهه می‌روی؟ آیا به خودت مغرور هستی؟ در عبارت‌های فوق، انکار، متوجه فعل است. اما اگر جمله را با اسم شروع کنی و بگویی: «أَنْتَ تَفْعَلُ» یا بگویی: «أَهُوَ يَفْعَلُ» انکار را متوجه همان ضمیر مذکور نموده‌ای و از اینکه در موقعیتی باشی که آن فعل از آن سرزده باشد یا به مثابه کسی باشی که آن فعل از او سر زده است، امتناع ورزیده‌ای. خلاصه اینکه تقدیم اسم اقتضا می‌کند که تو شخصی را که گفته شده «او انجام می‌دهد» یا خودش می‌گوید که «من انجام می‌دهم» انکار کنی و مقصودت این است که بگویی: «او کسی نیست که این کار را انجام بدهد و کسی مانند او هم این کار را انجام نمی‌دهد». اما اگر جمله را با فعل آغاز کنی و بگویی: «أَتَفْعَلُ» این معنی و مقصود وجود ندارد. مگر نمی‌بینی که محال است گمان کنی معنی در جملاتی مثل شخصی که به دوست خود می‌گوید: «أُتَخَرِّجُ فِي هَذَا الْوَقْتُ؟ أَتَغَرَّرُ بِنَفْسِكَ؟ أَتَمْضِي فِي غَيْرِ الطَّرِيقِ؟»، این باشد که گوینده انکار کرده که طرف به منزله شخصی باشد که آن کار را انجام می‌دهد یا در موقعیت کسی باشد که این کارها از او سر می‌زند؛ زیرا کاملاً روشن است که مردم، این معنی را در نظر نمی‌گیرند و می‌دانند که این معنی شایسته حال و مقامی که این کلام در آن به کار رفته است، نیست. (جرجانی، ۱۱۸-۱۱۷: ۱۹۸۴) علاوه بر این، سوره‌آبادی در ترجمه این آیه شریفه در انتخاب واژگان ابتکار به خرج داده است. مثلاً در ترجمه «تسمع» از واژه «دریوانی» استفاده کرده و در ترجمه «تهدی» از واژه «راهنمایی» استفاده نموده است. صورت‌گیری زیبا و انتخاب واژگان در جمله و هم‌نشینی این واژگان با دیگر واژگان در جمله موسیقی خاصی به ترجمه بخشیده است.

۷-۶- تقدیم مفعول بر فعل مضارع:

در باب استفهام، جرجانی به صورت دقیق تقدیم مفعول بر فعل مضارعی را که واقع شده است و فعل مضارعی که واقع نشده است، مورد بررسی قرار می‌دهد:

طبق دیدگاه جرجانی، تقدیم مفعول نیز مانند تقدیم فاعل است. یعنی تقدیم اسم مفعول اقتضا می‌کند که انکار در طریق محال

بودن و منع از اینکه مفعول به منزله چیزی باشد که مانند آن فعل بر مفعول واقع شود. پس اگر بگویی: «أُزِيدُ أَتَضْرَبُ؟» در حقیقت انکار کرده‌ای که زید به مثابه کسی باشد که مورد ضرب و شتم قرار بگیرد یا در موقعیتی باشد که کسی جرأت کند و به خودش اجازه بدهد که به او تعدی کند و او را بزند؛ به همین دلیل است که کلمه «غیر» در این سخن خداوند متعال مقدم شده است:

«قُلْ أَغْيَرِ اللَّهُ أَتَخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سوره انعام، آیه ۱۴) و نیز سخن خداوند متعال «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَغْيَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره انعام، آیه ۴۰) در این آیه شریفه کلمه «غیر» دارای زیبایی، مزیت و فخامتی است که اگر مؤخر ذکر می‌شد و گفته می‌شد: «قُلْ أَتَخَذُ غَيْرَ اللَّهِ وَلِيًّا» و «تَدْعُونَ غَيْرَ اللَّهِ» این فخامت و زیبایی را نداشت؛ زیرا با تقدیم کلمه «غیر» این معنا افاده شده است که «آیا غیر خدا به منزله این است که به عنوان ولی و سرپرست قرار گرفته شود؟ اگر گفته می‌شد: «أَتَأْخُذُ غَيْرَ اللَّهِ وَلِيًّا» کلام هیچ‌یک از این معانی را نمی‌رساند؛ زیرا در این صورت انکار فقط متوجه فعل بود و معنای دیگری به آن اضافه نمی‌شد. (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۲۲-۱۲۱)

ترجمه سوره‌آبادی: «قُلْ أَغْيَرِ اللَّهُ أَتَخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: بگو یا محمد ای به جز خدای را فرا گیرم دوستی و معبودی هست کننده آسمان‌ها و زمین او است. (سوره‌آبادی: ۶۴۰/۱) زبان بسیار ساده و روان است و سوره‌آبادی در ترجمه این آیه نیز مفهوم استفهام انکاری را درک کرده است، اما جایگاه بلاغی تقدیم کلمه «غیر» را مدنظر قرار نداده است. در اینجا با تقدیم کلمه «غیر» این معنی افاده شده است که آیا شایسته است که غیر خدا به عنوان ولی و سرپرست قرار گرفته شود؟ و سوره‌آبادی براساس سبک ترجمه خود که همان ترجمه تحت‌اللفظی است به این مسئله توجه کرده است که در این آیه شریف، انکار متوجه مفعول است. به همین دلیل در ابتدا مفعول را آورده است.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ» (انعام/۴۰): بگو یا محمد ای دیدید شما- ای چه بینید و چه گویند، این کم در این موضع تأکید خطاب فایده دهد- گر به شما آید عذاب خدای چون درد و بیماری و زیان و بلا و غمان و اندهان «أَوْ أَتَاكُمْ السَّاعَةُ»: یا به شما آید قیامت نزدیک «أَغْيَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: ای جز خدای را خوانید و ابردن آن عذاب را بگویند و پاسخ کنید گر هستید راست گویند در آنچه می‌گویند. (سوره‌آبادی: ۱/۶۵۶) سوره‌آبادی در ترجمه این آیه نیز استفهام انکاری و مسئله تقدیم و تأخیر در استفهام را مدنظر قرار داده است. در این آیه شریفه تقدیم مفعول «غیر» اقتضا می‌کند که انکار در طریق محال بودن و منع از اینکه مفعول به‌مثابه

یعنی می‌خواهد طرف اقرار کند به اینکه او فاعل است یا انکار کند که او فاعل آن فعل است. مثال اول: به مردی که ظلم و ستم می‌کند، می‌گویی: «أَنْتَ تَجِيءُ إِلَى الضَّعِيفِ فَتَغْصِبُ مَالَهُ؟» آیا تو به سراغ ضعیف می‌آیی و مالش را غصب می‌کنی؟ «أَنْتَ تَزْعُمُ أَنْ الْأَمْرَ كَيْتٌ وَكَيْتٌ؟» آیا گمان می‌کنی که این مسئله، چنین و چنان است؟ و بر همین اساس است سخن خداوند متعال!

«أَفَأَنْتُ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس / ۹۹). (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۲۴-۱۲۳)

سورآبادی: «أَفَأَنْتُ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»: ای تو توانی یا محمد که به جبر و دشواری بر آن داری مردمان را تا باشند گرویدگان. (سورآبادی: ۲/۱۰۳۶)

سورآبادی در ترجمه خود تلاش کرده نظم زبانی، یعنی ترتیب قرار گرفتن عناصر در عبارات و عبارات در جملات را رعایت کند و مفهوم استفهام انکاری را بیان و به این اصل که انکار متوجه فاعل است توجه نماید.

«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» (سورة زخرف، آیه ۳۲). (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۲۳)

«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ»: ای ایشان می‌بخش کنند رحمت خدای ترا، یعنی نبوت و رسالت ترا. (تفسیر سورآبادی: ۴/۲۲۶۷) در این آیه شریفه نیز سورآبادی، مفهوم استفهام انکاری را بیان نموده و نظم زبانی یعنی ترتیب قرار گرفتن عناصر در عبارات را رعایت کرده است. به عبارت دیگر، سورآبادی ساختار زبان عربی را حفظ کرده و ساختار زبان مقصد را در نظر نگرفته است.

نتیجه‌گیری

ترجمه و تفسیر سورآبادی یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین تفسیرهای اهل سنت به زبان فارسی است. سورآبادی در حدود سال ۴۷۰ هجری این تفسیر را به رشته تحریر درآورده است. وی در ذیل هریک از آیات، پس از ترجمه، به تفسیر آیات پرداخته و تلاش کرده است از نظر زبانی به ویژه از نظر رعایت نکات صرفی، بلاغی و نحوی، تعادل کافی برقرار نماید.

با بررسی جمله‌های نشان‌دار در تفسیر سورآبادی و مطابقت آن با دو تفسیر کشف‌الاسرار و روح‌الجنان فرضیه کاربرد بلاغی آرایش واژگانی به‌ویژه در بخش تقدیم و تأخیر در زبان فارسی اثبات می‌شود. بنابراین، آنچه تحت عنوان تقدیم و تأخیر در دلائل‌الاعجاز عبدالقاهر جرجانی درباره آرایش واژگانی در زبان عربی طرح شده است وارد زبان فارسی شده اگرچه به درستی انعکاس نیافته است.

چیزی باشد که مانند آن فعل بر مفعول واقع شود و سورآبادی به این اصل توجه نموده و با توجه به متن، سیاق، لحن و آهنگ خواندن ترجمه می‌توان به درون‌مایه استفهام انکاری در این آیه پی برد. از سوی دیگر، سورآبادی در ترجمه این آیه شریفه برای روشن‌تر شدن مفهوم آیه کلماتی را به متن ترجمه اضافه کرده است. یکی دیگر از ویژگی‌های ترجمه این آیه شریفه کاربرد کلمات مترادف و استفاده از حرف عطف واو می‌باشد (گرچه به شما آید عذاب خدای چون درد و بیماری و زبان و بلا و غمان و اندهان) استعمال کلماتی چون «غمان و اندهان» به جای غم و اندوه نیز به زیبایی متن افزوده است. گرچه سورآبادی این عبارت را در تفسیر عذاب ذکر نموده است. همچنین، این حکم در این سخن خداوند متعال «فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنْ إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ» (قمر/ ۲۴) صدق می‌کند؛ زیرا آن‌ها کفرشان را بر این مبنا قرار دادند که بشری که مانند آن‌هاست در مقامی نیست که مورد تبعیت و اطاعت قرار بگیرد و دستورات او به اجرا درآید و اینکه می‌گوید که او از جانب خداوند متعال مبعوث شده و آن‌ها هم مأمور به اطاعت از او هستند، مورد تصدیق و تأیید قرار بگیرد. (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۲۲)

ترجمه سورآبادی: «فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنْ إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ»: گفتند ای ما آدمی را از ما یک تنه پسروی کنیم او را به درستی که ما آنگاه در گمراهی و دیوانگی باشیم. (تفسیر سورآبادی: ۴/۲۴۸۵)

سورآبادی در ترجمه خود استفهام انکاری و مسئله تقدیم و تأخیر در استفهام را رعایت کرده است. در این آیه شریفه تقدیم مفعول (بشرا) اقتضا می‌کند که انکار در طریق محال بودن و منع از اینکه مفعول به‌مثابه چیزی باشد که مانند آن فعل بر مفعول واقع شود و سورآبادی به این اصل توجه نموده که در این آیه شریفه انکار متوجه مفعول است. با این وجود خواننده فارسی زبان ممکن است از این ترجمه ارائه شده نتواند دلالت استفهام انکاری را درک نماید، مگر این‌که نسبت به دلالت ثانویه همزه استفهام آشنایی داشته باشد و با دقت بافت زبانی متن فارسی و عربی را مورد بررسی قرار دهد.

علاوه بر این، با توجه به اینکه سورآبادی ترجمه‌ای تحت‌اللفظی ارائه می‌دهد، ساختار جمله عربی را برهم نزده و به اصل تقدیم مفعول به توجه نموده است. یعنی جمله «أَبَشَرًا مِّنَّا» را به صورت «ای (یعنی آیا) ما آدمی را» ترجمه کرده است.

نوع دوم یعنی اینکه «یفعل» برای فعلی باشد که به وقوع پیوسته باشد. در اینجا تقدیم اسم اقتضا می‌کند که حکمش شبیه آنچه که در باب ماضی گفتیم، باشد.

تفسیر سورآبادی بیشترین بهره را از آرایش واژگانی آزاد برده است و انواع آرایش واژگانی را می‌توان از این تفسیر استخراج کرد. با توجه به آمارها و جداول ارائه شده در این پژوهش آرایش واژگانی و حرکت سیال کلمات روی خط نحو در تفسیر سورآبادی نسبت به کشف‌الاسرار و روح‌الجنان بیشتر و روان‌تر است و این امر در بلاغت نثر سورآبادی تأثیر فراوان داشته است. ناگفته نماند که گاهی تفسیر کشف‌الاسرار شاعرانه‌تر و از لحاظ مضمون تأثیرگذارتر از تفسیر سورآبادی به نظر می‌رسد. باید اذعان کرد که این ویژگی در نثر کشف‌الاسرار برخاسته از مضامین عرفانی است در حالی که روش تفسیری سورآبادی عرفانی صرف نیست و سعی کرده که در تفسیر و ترجمه هر آیه مطالب علمی و مستند ارائه کند. نکته دیگر درباره ترجمه تحت‌اللفظی است که عتیق نیشابوری از قرآن انجام داده و سپس به تفسیر آن پرداخته است. این امر ناگزیر، در انسجام نثر او اثر ناخوشایندی گذاشته است. با وجود اینکه در ترجمه تحت‌اللفظی حفظ امانت در ساختار زبان مقصد باعث می‌شود که گاهی معنا و مضمون اصلی کلام مبدأ به مخاطب منتقل نشود، اما سورآبادی تا حدودی در انتقال مفاهیم و معانی آیات مذکور موفق بوده و توانسته معانی ثانویه استفهام را انتقال دهد. از سوی دیگر، جرجانی توجه ویژه‌ای به اصل انتخاب واژه یا واژه‌گزینی دارد. در این مورد نیز سورآبادی تلاش کرده است در ترجمه خود دقیق‌ترین معادل را انتخاب کند. با وجود این که در ترجمه تحت‌اللفظی گاهی یک معادل به‌خصوص در ترجمه قرآن نمی‌تواند مقصود اصلی آیه را برساند اما سورآبادی با آوردن توضیح تلاش کرده این تعادل را برقرار کند. از سوی دیگر، سورآبادی در کنار ترجمه آیات به تفسیر نیز پرداخته و همین مسئله باعث اهمیت کتاب وی شده است.

بلاغت تفسیر را باید در نثر ساده، روان و بدون تکلف آن جست. به عبارت دیگر، نثر ساده و در عین حال رسای عتیق نیشابوری، خود از مهم‌ترین جنبه‌های بلاغی است. با توجه به اینکه شیوه تفسیر، برپایه ترجمه تحت‌اللفظی آیه‌هاست، بلاغت آیه‌های قرآن در ترجمه فارسی نیز بر جای مانده است. به عبارت دیگر، تمام اجزای آیه‌ها از قبیل فعل، فاعل، مفعول، ضمیرها، حروف و ابزارهای تأکید، دقیقاً در مرتبه خود ترجمه شده و بسیاری از فنون بلاغت از قبیل مسندالیه و احوالات آن، مسند، اسنادها، حصر، قصر، تشبیه، استعاره و... در ترجمه فارسی نیز مشاهده می‌شود. سورآبادی درصدد این بوده است که در ترجمه خود نظم زبانی یعنی ترتیب قرار گرفتن عناصر در عبارات زبان مبدأ را رعایت کند. وی در ترجمه خود تلاش کرده است نکات صرفی، نحوی و بلاغی زبان مبدأ را رعایت نماید و در سه سطح معنی، ساختار و تأثیر، بین سازه‌های دو زبان، تعادل و برابری برقرار کند. با توجه به اینکه

ترجمه وی تحت‌اللفظی است، تا حدودی توانسته است ترکیب و ساختار آیات را برهم نهد و نظم زبانی را رعایت نماید و در زمینه معنای بلاغی استفهام نیز، به‌ویژه معانی ثانویه استفهام را بیان نموده است. اما از جهت تأثیر فاقد آن تأثیر موجود در متن قرآن است؛ اما بررسی آرایش واژگانی در نثر سه تفسیر به راحتی نشان می‌دهد که نویسنده در این تفسیر همه عناصر جمله را بنابر دلایلی که تنها با رجوع به بافت بیرونی یا درونی متن آشکار می‌شود برای برجسته‌سازی یا تأثیر بلاغی در آغاز یا پایان جمله قرار می‌دهد.

منابع

قرآن کریم.

ابن هشام انصاری، جمال‌الدین (۲۰۰۷). مغنی اللیب، به اهتمام عبدالحمید محیی الدین، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.

جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۸۴)، دلائل الاعجاز، تعلیق ابوفهر محمود محمد شاکر، القاهرة: مکتبه الخانجی.

رازی، ابوالفتح (۱۴۰۴)، روح الجنان و روح الجنان، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

راسخ‌مهند، محمد، (۱۳۸۳)، «بررسی تعامل نحو و واج‌شناسی در ساخت اطلاعی فارسی»، مجموعه مقالات ششمین کنفرانس زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

رسالت پناهی، محمدمصطفی، متقی، حبیب، شجری، رضا، (۱۴۰۰)، بررسی و تحلیل ویژگی‌های خاص دستوری و نگارشی در تفسیر سورآبادی، نشریه پژوهش‌های دستوری و بلاغی، دوره ۱۱، شماره ۱۹.

رضایی، والی و سید محمد تقی، (۱۳۸۵)، «ساخت اطلاع و ترتیب سازه‌های جمله»، مجله دستور، شماره ۲، ۱۹-۳.

سورآبادی، عتیق ابن محمد، (۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نر نو.

سیدقاسم، لیلا، (۱۳۹۶)، بلاغت ساختارهای نحوی در تاریخ بیهقی، تهران: هرمس. شفیع‌کدکنی، محمدرضا، (۱۳۶۲)، «نظر جرجانی در باب صور خیال»، نشر دانش، فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۵، ۵۷-۵۴.

شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، معانی و بیان، تهران: میترا. علوی مقدم، محمد؛ اشرف زاده، رضا، (۱۳۸۱)، معانی و بیان، تهران: سمت. کرسول، جان دیلیو، (۱۳۹۱)، طرح پژوهش، رویکردهای کیفی، کمی و ترکیبی، ترجمه علیرضا کیامنش، تهران: جهاددانشگاهی.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۹۳)، کشف الاسرار و عده‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.

میرباقری‌فرد، علی اصغر و دیگران، (۱۳۹۰)، «نقد و تحلیل میحث تقدیم و تأخیر در علم معانی بر اساس بوستان سعدی»، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، دوره ۳، شماره ۳، ۲۰۰-۱۷۳.

ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۷۴)، تاریخ زبان فارسی، جلد ۳، تهران: سیمرغ.

Sources

- The Holy Quran.
- Alawi Moghadam, Mohammad; Ashrafzadeh, Reza, (2002), Meanings and Expression, Tehran: Samt.
- Creswell, John W., (2012), Research Design, Qualitative, Quantitative and Combined Approaches, Translated by Alireza Kiamanesh, Tehran: Jahad Daneshgahi.
- Ibn Hisham Ansari, Jamal al-Din (2007). Mughni al-Labib, edited by Abdul Hamid Muhi al-Din, Qom: Ayatollah Mar'ashi Library.
- Jurjani, Abdul Qahir (1984), Dalail al-Ijaz, Tasl Abu Fahr Mahmoud Muhammad Shakir, Cairo: Maktaba al-Khanji.
- Meybodi, Abolfazl Rashid al-Din, (2014), Kashf al-Asrar and Ad-Dha-ul-Abrar, edited by Ali Asghar Hekmat, Tehran: Amir Kabir.
- Mirbagherifard, Ali Asghar and others, (2011), "Criticism and Analysis of the Topic of Advancement and Delay in the Science of Meaning Based on Saadi's Garden", Journal of Garden of Adab, Shiraz University, Volume 3, Issue 3, 200-173.
- Natel Khanlari, Parviz, (1995), History of the Persian Language, Volume 3, Tehran: Simorgh.
- Rasikh-Mohanand, Mohammad, (1383), "Investigating the Interaction of Syntax and Phonology in Persian Information Structure", Proceedings of the Sixth Linguistics Conference of Allameh Tabataba'i University.
- Razi, Abul-Futuh, (1404), Ruh al-Jinan and Ruh al-Jinan, Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library.
- Resalat Panahi, Mohammad Mustafa; Mottaqi, Habib; Shajari, Reza, (1991), Study and Analysis of Specific Grammatical and Writing Features in Surabadi's Tafsir, Journal of Grammatical and Rhetoric Studies, Volume 11, Issue 19.
- Rezai, Vali and Seyyed Mohammad Taqi, (1385), "Information Structure and Order of Sentence Structures", Dastur Journal, No. 2, 3-19.
- Seyyed Ghasem, Leila, (2017), Rhetoric of Syntactic Structures in the History of Bayhaqi, Tehran: Hermes.
- Shafie Kadkani, Mohammad Reza, (2013), "Jorjani's Opinion on Imagination", Danesh Publishing, April and May, No. 15, 57-54.
- Shamisa, Sirous, (2004), Meanings and Expression, Tehran: Mitra.
- Surabadi, Atiq Ibn Mohammad, (2001), Surabadi's Commentary, edited by Saeedi Sirjani, Tehran: Farhang Nar No.